

مدح قصاید سعدی

کوروش کمالی سروستانی

چکیده:

در ادبیات کلاسیک فارسی مدح و قصیده به گونه‌ای در هم تنیده‌اند و شاعران این قالب ادبی را به دلیل ویژگی‌های آن برای مدح برگزیده‌اند. نویسنده ضمن بررسی ویژگی‌های این نوع شعر به تبیین مدیحه‌های سعدی، نوع و جایگاه آن در ادب فارسی می‌پردازد و معتقد است که آنچه سعدی را به مدیحه‌سرایی واداشته، اندیشه کسب مال و قدرت نبوده است. این عرصه برای او جولانگاهی است برای تبیین اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی.

کلید واژه: مدح، مدیحه‌سرایی، قصاید سعدی.

سعدی شاعری است صاحب سبک و اندیشه و این ویژگی را می‌توان در همه آثار او پیدا کرد. سعدی سه ویژگی ایجاز، ساده‌نویسی و خلق شخصیت‌های واقعی را با همه تناقض‌ها (که از بشر در امکان است) - که همه این موارد در بررسی تاریخی از ویژگی‌های زبان، ادبیات و اندیشه دوران تجدید در غرب و ایران هستند - به بارزترین ویژگی‌های سبکی خود بدل کرده است.

در همه آثار او علاوه بر ویژگی‌های مشترک زبانی، ویژگی‌های مشترک اندیشگانی نیز وجود دارد. به بیانی دیگر سعدی گلستان و بوستان و غزلیات و قصاید و مجالس،

یک سعدی است. او هوشمندانه برای هر اندیشه و هدفی قالبی در خور برمی‌گزیند و آثاری ماندگار می‌آفریند. به عنوان نمونه همه عناصر تفکر سیاسی سعدی را که عبارتند از:

۱. ماهیت قدرت دنیوی و دگرگونی و ناپایداری آن

۲. چگونگی رابطه بین دولت و رعیت

۳. مصلحت‌جویی در ارکان حکومت و وزارت و نسبت بین اخلاق و سیاست

می‌توان در باب اول گلستان «در سیرت پادشاهان» و باب اول بوستان در «عدل و تدبیر و رأی» و یا رساله نصیحه‌الملوک و نیز برخی از قصاید سعدی که در این حوزه قرار دارند، یافت.

در ادبیات کلاسیک فارسی مدح و قصیده به گونه‌ای در هم تنیده‌اند و شاعران این قالب ادبی را به دلیل ویژگی‌های آن برای مدح برگزیده‌اند. از این منظر می‌توان شاعران را به چهار گروه عمده تقسیم کرد:

۱. شاعرانی که مدح نگفتند، مانند: مولوی، عطار.

۲. شاعرانی که مدح گفته‌اند، اما در نیمه راه، با تغییر و تحول روحی از این کار دسته کشیده‌اند، مانند: سنایی، خاقانی، انوری.

۳. شاعرانی که مدح گفته‌اند و بر آن پای فشردند و هنر خویش را سودجویانه وسیله تأمین نیازهای مادی و نزدیکی به حاکمان قرار داده‌اند، مانند: عنصری، فرخی و ظهیر.

۴. شاعرانی که مدح گفته‌اند، اما نه به طمع ثروت و قدرت، بلکه برای اصلاح حاکمان و ترغیب آنان به نیکرفتاری و خدای‌جویی و مردم‌داری و کم‌آزاری مانند: فردوسی، نظامی، سعدی، حافظ، جامی و...

اکثر شاعران گروه اول و دوم - پس از تحول روحی - اگرچه مدح نگفته‌اند، اما علاقه چندانی به مشارکت در روابط و تأثیر اجتماعی نیز نداشته‌اند و زندگی خویش را به گونه‌ای از روابط قدرت و سیاست جدا کرده‌اند و پله پله تا خدا رفته‌اند.

سعدی اگرچه می‌توانست در زمرهٔ این بزرگان نیز قرار گیرد، اما به عنوان مصلح اجتماعی «زبان از مکالمه درکشیدن قوت نداشت، روی از محاوره گردانیدن مروّت ندانست» (سعدی، ۱۳۸۵: ۹) و دغدغهٔ اجتماعی را به دغدغهٔ شخصی و نجات غریق را بر نجات گلیم خویش ترجیح داد:

صاحب‌دلی به مدرسه آمد ز خانقاه بشکست عهد صحبت اهل طریق را
گفتم: میان عالم و عابد چه فرق بود تا اختیار کردی از آن این فریق را؟
گفت: آن گلیم خویش به در می‌برد ز موج وین جهد می‌کند که بگیرد غریق را

(همان: ۱۲۱)

نگاه سعدی زمینی و عینی است. آسمان را دوست دارد. خدا را به عقل و عشق می‌ستاید و سرشار از شرع و حکمت است، اما راه نجات را عزلت نمی‌بیند. نزاع را نیز نمی‌پسندد. در نگاه سیاستنامه‌ای روزگاران او، حاکمان صالح و پرهیزگار، خدای ترس، مردم‌دوست و کم‌آزار الگویی ایده‌آل‌اند و کوشش سعدی نیز در همهٔ آثارش و از جمله قصیده‌های ماندگارش در همین پویه است.

آنچه سعدی را به مدیحه‌سرایی واداشته، اندیشه کسب مال و قدرت نبوده است. این عرصه برای او جولانگاهی است برای تبیین اندیشه‌های سیاسی، اجتماعی و اخلاقی. او مدیحه‌هایش را اغلب با تصویری از پایان کار جهان، زوال عمر و کوتاهی فرصت و نوبت هر یک از صاحبان قدرت آغاز می‌کند و با توصیف ویژگی‌های آنان، قصیده را ادامه می‌دهد، ویژگی‌هایی که برخی حقیقی‌اند و برخی در آرزوهای او می‌گنجند. او این خصایص را به منظور تشویق به ادامهٔ آن خصلت و کار نیک و یا تحریک و برانگیختن برای کسب و انجام آن منش نیک به ممدوح یادآور می‌شود.

پس بگردید و بگرد روزگار دل به دنیا در نبندد هوشیار
ای که دستت می‌رسد کاری بکن پیش از آن کز تو نیاید هیچ کار

(همان: ۹۴۶)

این همه، هیچ است چون می‌گذرد تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار

نام نیکو گر بماند ز آدمی به کز او ماند سرای زرنگار
(همان: ۹۶۴)

سعدیا چندان که می‌دانی بگوی حق نباید گفتن آلا آشکار
هر که را خوف و طمع در کار نیست از ختا باکش نباشد وز تثار
(همان: ۹۶۵)

توانگری نه به مال است پیش اهل کمال که مال تا لب گور است و بعد از آن اعمال
من آن چه شرط بلاغ است با تو می‌گویم تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال
(همان: ۹۷۰)

حرامش باد ملک و پادشاهی که پیشش مدح گویند، در قفا دم
(همان: ۹۷۲)

نه هر کس حق تواند گفت گستاخ سخن ملکی ست سعدی را مسلم
(همان: ۹۷۲)

به نقل از استادان یاد دارم که شاهان عجم کیخسرو و جم
ز سوز سینه فریاد خوانان چنان پرهیز کردند که از سم
(همان: ۹۷۲)

چون یزدانت مکرم کرد و مخصوص چنان زی در میان خلق عالم
که گر وقتی مقام پادشاهیت نباشد، هم چنان باشی مکرم
(همان: ۹۷۲)

به نوبتند ملوک اندرین سپنج سرای کنون که نوبت توست ای ملک به عدل گرای
(همان: ۹۸۵)

دیار مشرق و مغرب مگیر و جنگ مجوی دلی به دست کن و زنگ خاطری بزدای
گرت به سایه در آسایشی به خلق رسد بهشت بردی و در سایه خدای آسای
(همان: ۹۸۶)

هزار سال نگویم بقای عمر تو باد که این مبالغه دانم ز عقل نشماری

همین سعادت و توفیق بر مزیدت باد که حق گزاری و بی‌حق کسی نیازاری
(همان: ۹۹۰)

ای پادشاه شهر، چو وقتت فرا رسد تو نیز با گدای محلت برابری
گر پنج نوبتت به در قصر می‌زنند نوبت به دیگری بگذاری و بگذری
(همان: ۹۹۰)

گر من سخن درشت نگویم تو نشنوی بی‌جهد از آینه نبرد زنگ صیقلی
(همان: ۹۹۴)

دنیا نیرزد آنکه پریشان کنی دلی زنهار بد مکن که نکرده‌ست عاقلی
این پنج روزه مهلت ایام آدمی آزار مردمان نکند جز مغفلی
(همان: ۹۹۴)

این گونه است که درونمایه قصیده با سعدی، صورت معهود خود را ترک گفته، هویتی تازه می‌یابد. به باوری رابطه ماح و ممدوح در قصاید سعدی تغییر می‌کند. شاعر بر ممدوح برتری می‌یابد و با سران قدرت به فرزاندگی و هوشمندی سخن می‌گوید. تشویق‌شان می‌کند. تحسین‌شان می‌کند. تحذیرشان می‌کند. تهدیدشان می‌کند. پندشان می‌دهد و به عاقبت خیر فرا می‌خواندشان تا هم خود سعادت‌مند شوند و هم مردمان روزگار به آسایش و بهره برسند و شاید پیام مشترک همه قصیده‌های خطابی سعدی به حاکمان در این بیت نهفته باشد:

راهی به سوی عاقبت خیر می‌رود راهی به سوء عاقبت، اکنون مخیری
(همان: ۹۹۱)

منابع:

۱. سعدی، مصلح بن عبدالله (۱۳۸۵). کلیات سعدی، به تصحیح محمدعلی فروغی، تهران: هرمس؛ مرکز سعدی‌شناسی.